



INJRAKA

Doctor elies

ادیتور : Shahrzad :

مترجم : H. _ . H :



MIRACULA

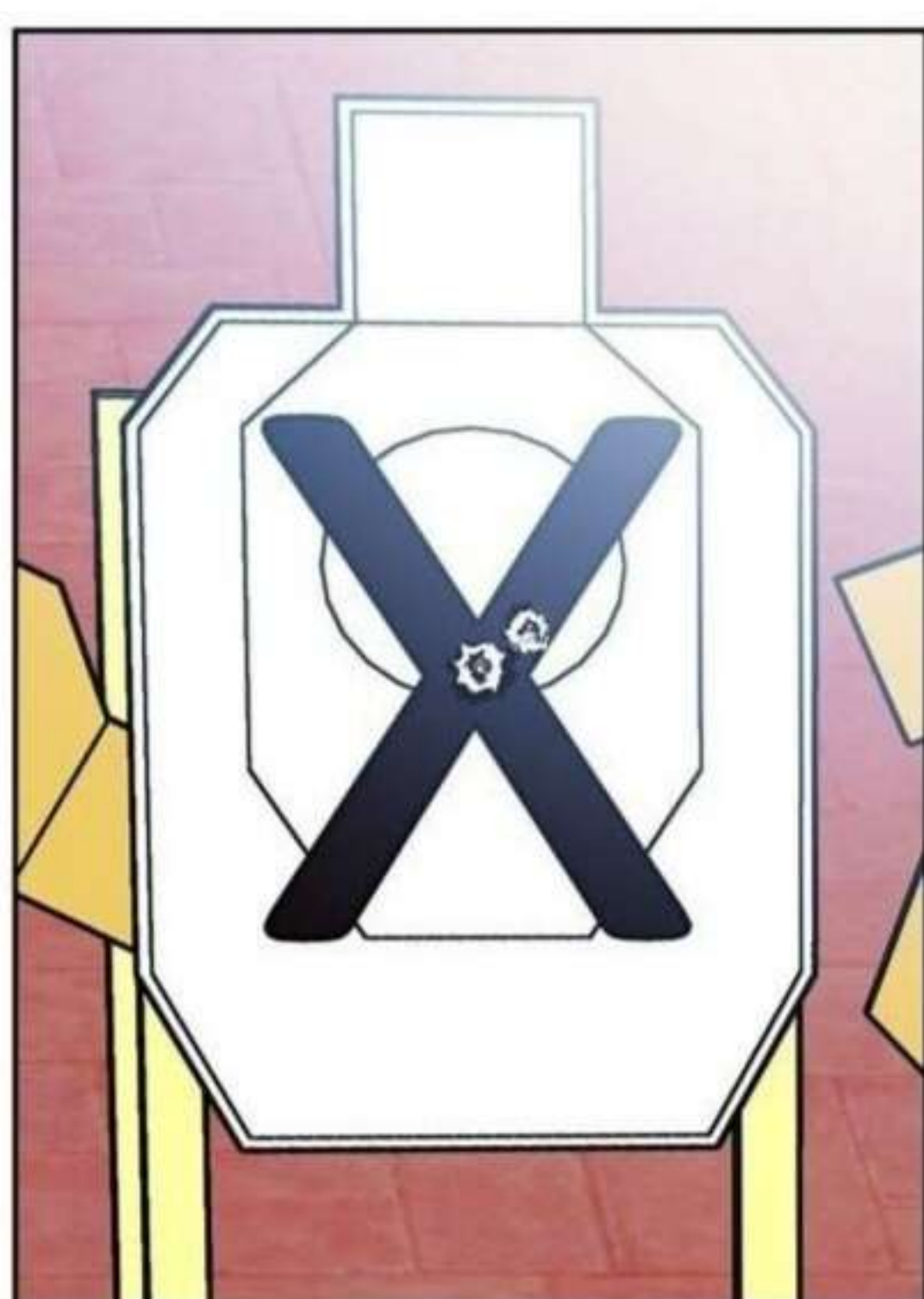


女王的 手术刀

CHAPTER 51

این کارتریجه، جایی که
گلوله ها گذاشته می
شن، چون این آخرین
مردی از کنار بیرون میاد

گیره رو عقب بکش، تیر
رو بزار و برای شلیک
هاشه رو فشار بده



انتظار ندارم عالی
انجامش بدی به
عنوان یه دکتر
میبور نیستی

تنها کاری که باید
انجام بدی هدفی
که توی ۱۵ متریه
رو بزنی میتونی



۱۵ متر؟

آسون به نظر می رسه نه؟
پس نظرت درمورد این چیه؛
بیا یه قراری بزاریم تا هدف رو
نزدی نمی تونی از اینجا بری



۱۵ متر....



من برای های سخت زیادی
انجام دادم که نیاز به تمرکز
داشتن





و صدای شلیک
اینقدر بلند بود که
گوشام آسیب دید

قبل این که شلیک کنی
خواهت رو جمع کن! روی هدف
تمرکز داشته باش

SHOCK

وقتی ماشه رو
میکشی میج دستت
می لرزه! باید خواهت
رو جمع کنی!

پیشات شونده هات و
اسلحه باید کاملا هم
تراز باشن وگرنه
تیرت خطا میره!

اِ:یا ابوالفضل هم جو گرفتش (چنی شد)

平石
BANG

BANG 平石



نمیتونم انباشش برم!
 بطور ممکنه بتونم به
 هدف برزم؟!



>وساحت شره! تمام
 >ستام ، شونه هام
 وکمرم >ر> میکنه!!

تو بیشتر وقتا به من
 اهمیت نمی دی، پس
 الان چرا داری این کارو
 می کنی؟ عجیبه...!



من به عنوان یه >کتر
 به جنگ می رم، پس لازم
 نیست بدونم پلور شلیک
 کنم!



ادریدی بابا جان جای مرفم نداشتی

درسته... آره، تو یه
دکتری، هیچ نیازی
نیست به جنگی



من هم امیدوارم تو
منطقه جنگی به
اسلحه نیاز پیدا نکنی

به هر حال

اگه تو خطر
بودی، و این
تفنگ جونت رو
نبات داد پی؟

باید بفهمی!



حتی اگه برای نگران کردن
خانوادت ذره ای احساس
پشیمونی می کنی، تفنگ
رو بر دار!



منم باید برای جنگ آماده
باشم. برای همین وقت
ندارم مراقب تو باشم.
باید یکم بیشتر تمرکز
کنی

پیشم

درسته هر
چور شره باید
زنده برگردم

می خوام بازم هم
پدرم مادرم و هر دو
برادرم رو ببینم

این بار باید بهشون
بگم برای نگران
کردنشون متاسفم و
دوستشون دارم

BANG

BANG

BANG





با این وجود پیشرفت
کردی. به هر حال هنوزم
پیزه‌های زیادی هست که
باید یاد بگیری



برادر این الان
تعریف بود مگه
نه؟

به هیچ وجه حتی
نزدیک به تعریف نبود.
به کارت ادامه بده

باید برگردم به قصر.
خودت به تمرین ادامه
بده



و... الیزه..

کی میری فونہ؟



می فوام برگردم ولی
ممکنه پدر و برادر
دیگه هنوز عصبانی
باشن



این رو نگو
الان برگرد



برادر، مادر و کریس
شیطون، همشون نگرانت
و اصلا نمی دونن تو کجا
موندی

مهم نیست چقدر
اعتراض کنن تو در
هر صورت به جنگ
می ری؟

TURN

برگرد و قبل از اینکه
بری ازشون
عذرخواهی کن



... باشه، برمیگردم







زمان گزشت

آماده سازی دومین
گروه اعزامی امپراطوری
بریتانیا با موفقیت
تکمیل شد

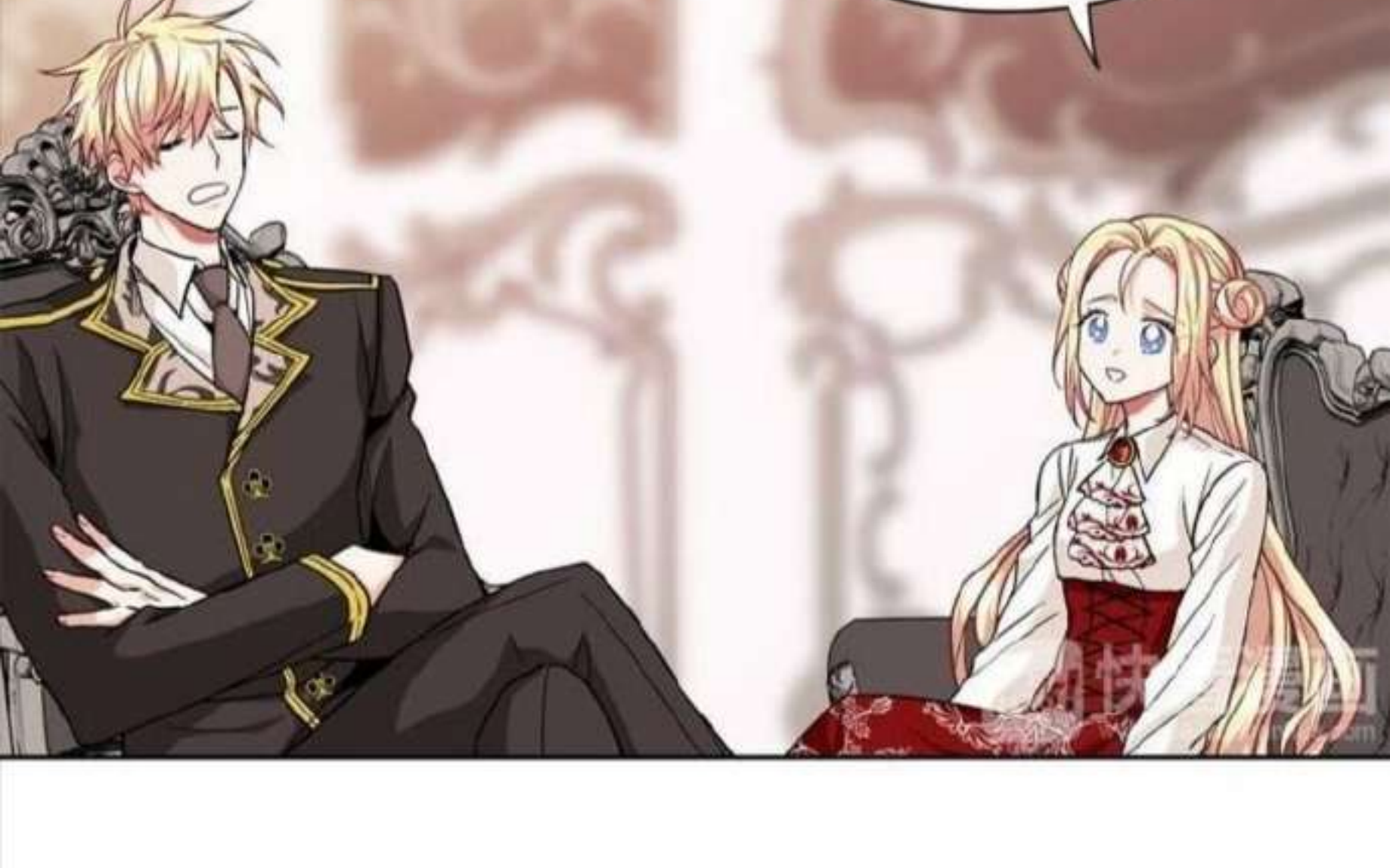
مواظب باش الیزه



اگه اونجا رسیدی
احساس ترس کردی،
زودی برگرد

منم باید
همراهت بیام

یادت نمیداد چه
اتفاقی افتاد؟



وقتی تصمیم به رفتن
گرفتی و مادر سرزنشت
کرد



نه!!! گریه کردن مثل یه بچه
رو تموم کن! تا الان الیزه می
خواست تو جنگ شرکت کنه،
حالا تو هم می خوای بری؟

... لهه

خیلی نگران
من نباش

باشه پس واقعا می خوای
بری، فردا راه می افتی،
آره؟

تو ۱۶ سالگی توی
منطقه جنگی خولهد
بودی

چیزی نیست
که نگرانیش
باشی



این اولین باره
نیست



تو مراسم اعزام شرکت
می کنی و یه سفرانی
داری، درسته؟

آره چندین بار
تمرین کردم

برای پیروزی امپراطور
بریتانیا!

NOISY

زنده باد رومانف!

NOISY



بالآخره داريم حرکت
می کنیم... !





چی! نه نیستم



پس اینجایی



چرا هستی

تا نبردمت
کوچه پشته

خودت بیا
تو تیم



ب.. بیاششششششش

کپی کنی



می خورمتتتتت